

# خردنامه و اسکندر مخلوق جامی

## بقلم آقای ایرج افشار

از طرف وزارت مطبوعات افغانستان بمناسبت پانصد و پنجاهمین سال تولد نورالدین عبدالرحمن جامی مجلس بزرگداشتی در کابل از اول تا سوم آذر با حضور عده‌ای از دانشمندان افغانستان و نمایندگان دیگر تشکیل گردید. آقای ایرج افشار از طرف دانشگاه تهران در آن مجمع شرکت داشت و در جلسه اول پیامی را نام فضلی ایران و در جلسه سوم خطابه‌ای درباره خردنامه جامی خواند که متن آن در اینجا درج می‌شود:

بدو از اجازتی که بمناسبت تشرف حضور در این مجلس شریف از طرف جامعه دانشمندان گرانقدر افغانستان بمن داده شده است اظهار تشکر قلبی می‌کنم و درود و سپاس فضلی ایران و بخصوص دانشگاه تهران را بشما همزبانان ارجمند بعرض میرسانم که چنین محضر فیض بخش و عالمانه را برای بزرگداشت یکی از ستارگان فروزان قدر اول آسمان قلمرو زبان فارسی یعنی نورالدین عبدالرحمن جامی که خاکجایش شهر بهشت مثال هرات است باچنین عزو احترام تشکیل فرمودید و یاد یکی از بالیدگان تمدن درخشان اسلامی و سرایندگان مشرکمان را در دلهای مردم عارف باچنین کوششی جاوید داشته‌اید.

بحث در احوال و آثار جامی و تحقیق در معانی و افکار شاعر توسط محققان زبان فارسی، چه پیش شما و چه نزد ما، در حد مطلوب پیشرفت داشته است و ایران‌شناسان فرنگ هم در این باب خدماتی کرده‌اند. بخصوص این چند کتاب و رساله متع که بمناسبت احتفال پانصد و پنجاهمین سال ولادت جامی از طرف دانشمندان سرشناس و بلند نام افغانستان نشر شده است جمله متضمن بر اطلاعات بدیع و تحقیقات تازه‌ای است که ره آورد سزربه دوستان ایرانی یعنی شیفتگان جامی خواهد بود.

خدمات جامی به زبان و ادب فارسی و بخصوص کوششی که در شرح افکار عرفانی و احوال عارفان نموده است در خور تجلیل بسیار و برای ما میراث بزرگ و ارزنده ایست که باید بدقت مورد تنقیح و تجسس قرار گیرد و آثار متعدد وی چنانکه درخورست صورت طبع پذیرد.

دانشگاه تهران و فضیله ایران نیز در این خدمت سهم بزرگ دارند. در احوال آن سخنور بزرگ جامع ترین تحقیقات را استاد دانشگاه تهران، علی اصغر حکمت انتشار داده است و اخیراً هم رساله نفیس لوامع و شرح لامیه ابن فارض او انتشار یافته و متن صحیح و منقح نفحات الانس او باهتمام یکی از استادان دانشگاه در دست طبع است.

### متن خطابه

سه نیمه روزست که سخنوران این مجلس ظریف کام لطیف حضار را از جام طرائف افکار جامی شیرین کرده اند، ناگزیز برای من دشوار است که نکته ناگفته ای را به عرض برسانم.

یکی از افسانه ها و مضامین بدیع که از راه اساطیر و تاریخ به ادب سایه دور و دلاویز فارسی وارد شده و منشأ بروز آثار متعدد بدست سخنسرایان بزرگ این زبان هزار ساله بوده است شرح جهانگیری اسکندر مقدونی و بیان خرق اعمال و غرابت اسفار و انتساب افکار عجیب بدان سردی است که او را گاهی یونانی و گاه رومی گفته ایم.

جامی هم یکی از زمره سخنوران تیزتک و بلند فکری است که این قصه را دستاویز عقاید خود یعنی یک سلسله از افکار عرفانی قرار داده است و من بنده در این مجال کوتاه میکوشم که به اجمال تمام اثر فخیم و نافذ او را معرفی کنم.

اساساً اخبار اسکندر پرداخته بیان مردی بوده است به نام کالیستنس که در سفر هند همگام اسکندر بود و در همان مرحله به زندان صاحب نعمت خود در افتاد و در گذشت و آن کتاب مفرد که بدون ساخته بود از میان رفت.

سپس در قرن دوم میلادی مردی از وادی نیل که نامش بر ما مجهول است

کتابی قصه‌وار چنانکه از افسانه و غرابت خالی نیست برداخت و این همان داستان تاریخ گونه‌ای است که در میان ملل گوناگون به نام کالیستنس دروغین - Pseudo-Calisthenes شهرت دارد و جمیع روایات موجود از حدیث اسکندر اعم از عبری و عربی و فارسی و ارمنی و یونانی و جمله زبانهای اروپائی که میان ملل مختلف رایج است برگردانده و برگزیده همان قصه نوپرداخته کالیستنس دروغین است.

اسکندر در مآثر ادبی زبان پارسی مردی است چند چهره. گاهی رسول گونه است بمانند صورتی که از او در قصص الانبیا و در گوشه‌ای از اسکندرنامه نظامی می‌بینیم و این وجه متأثر و مأخوذ از منابع دینی تواند بود. گاه خردمندی فیلسوف مشرب و جهان‌دیده و طالب افکار روحانی و عقاید عرفانی است بمانند صورتی که نظامی از او در گوشه دیگر خمسه یعنی در «اقبال‌نامه» تصویر کرده است یا آنچه در رسائل موسوم به وصایای اسکندر و جوابهای ارسطو می‌یابیم و جامی هم در همین زمینه و میدان گام نهاده است. بالاخره اسکندر زمانی جهانگیر و لشکر شکن است آنچنانکه در شاهنامه و کتب تاریخ چون مجمل التواریخ و دیگر متون او را می‌شناسیم.

اما مأخذ فردوسی و نظامی و امیر خسرو و پس از آنها جامی و دیگر شاعرانی که بدین مضمون کهن پرداخته‌اند جمله روایات کالیستنس دروغین بوده است. جامی یکی از مثنویهای هفت اورنگ (سبعه) را به نام «خردنامه اسکندری» به بحر متقارب مشتمل سرود که آن را به نام «اسکندرنامه» هم خوانده‌اند، اما نامی که شاعر بدان داده همانا «خردنامه» است.

سیان اسکندر نامه نظامی که از دویاره بنام شرفنامه و اقبال‌نامه ترکیب یافته است با خردنامه جامی تفاوت اندک نیست. جامی اگر در اقبال‌نامه با نظامی همسخنی و یکنواختی دارد اما وجوه افتراق شرفنامه و خردنامه نیک روشن است. جامی خود در مقدمه خردنامه می‌فرماید که پس از آزمایش طبع در میدان غزل به اقتضای دو سخن مرد بزرگ یعنی نظامی و خسرو یکی از منظومه‌های خود را به اسکندر مخصوص می‌سازد.

چو زین چار شد طبع سن کامیاب  
کنون آورم رو به پنجم کتاب  
به یک سلک خواهم چو گوهر کشید  
خردنامه‌ها کز سکندر رسید  
خردنامه ز آن اختیار سن است  
که افسانه خوانی نه کارمن است

همین جاست که جامی خود بر اختلاف اساسی و اصلی کتاب خود با دیگر آثاری که در زبان فارسی داریم اشاره میکند. نکته این جاست که نظامی خود را افسانه-سرا نمی‌داند و بجای قصه خوانی بحث از خرد و خردنامه نویسی را در خور خود می‌شمارد. در حالی که نظامی را در شرفنامه مقصود و غایت داستانسرایی بوده است. آنهم داستان حماسی و عشقی نزدیک به آنگونه صورتی که در روایات کالیستینس دورعین هست و در روایت فارسی آن یعنی اسکندرنامه منشور ظاهراً از قرن ششم هجری دیده میشود.

حضار محترم نیک میدانند که قدما عده‌ای از کتب فلسفی و اخلاقی را که متضمن بر درر افکار فیلسوفان بوده است به خردنامه و اسمائی نظیر آن می‌نامیده‌اند و نمونه‌های برارنده از آنها در دست داریم چون جاودان خرد ابن مسکویه.

جامی در این اثر قاصد بوده است که مسمی را با اسم تطابق دهد و اگر چه در خردنامه تصوف اسلامی مطمح نظر است. اما افکار و عقاید به زبان فلاسفه یونانی بیان میشود. شبیه به اشکالی که در کتب اصیل فلسفی چون السعادة و الاسعاد مختار الحکم و جزاینها نقل شده است<sup>۱</sup>.

۱- چاپ من بدد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.

۲- این نوع عقاید منسوب به اسکندر در خلال مکتوبات و رسائل منسوب به او خطاب به ارسطو مندرج است. نگاه کنید به مقدمه‌های عبدالرحمن بدوی بر مختار الحکم و سرالاسرار و یادداشت‌های استاد مینوی در خصوص رسائل ارسطو و غیرها (مجله دانشکده ادبیات ج ۸، ص ۳، ۱۹، بیعد) و نیز نگاه کنید به سلسله مقالات عبدالرحمن بدوی بعنوان مخطوطات ارسطو فی العربیة، مجلة المخطوطات العربیة ج ۱، ص ۲ (۱۹۵۵) و ج ۲، ص ۱ (۱۹۵۶) و ج ۵، ص ۱ (۱۹۵۹) و به مقاله:

Bielawski, Josef. = Lettre d'Aristote à Alexandre le Grand en version arabe. *Rocznik Orientalistyczny* 28 (1964): 7-34.

بحث از خردنامه در حقیقت متضمن برد و وجه خواهد بود. یکی موضوع داستان که قالب گفتار است و دیگر بیان عقاید عرفانی و فلسفی که در حقیقت مضمون و مغز سخن است و برای تبیین کامل و توضیح وافیه تمثیلات و حکایات وابسته را به داستان اصلی الحاق کرده است. پس بطور کلی قصه اسکندر دستاویز خاص برای توجیه خرد آنها خرد عرفانی است و در همین منظومه است که جاسی ابیات ساقی نامه و مطرب نامه خود را در انتهای قصص وابسته جهت تأکید و تصریح به لزوم انصراف از دنیای ظاهری و مادی گنجانیده است. چون هدف جامی داستان پرداززی نیست ناگزیر چنانکه باید توالی و تسلسل قصه رعایت نمی شود و گویی به استخوان بندی قصه توجهی ندارد، بدان حد که سراسر حدیث دراز اسکندر و جنگها و جهانگردیهای او را در چند بیت تلخیص کرده است.

جاسی می گوید که بنا بر روایت تاریخهای کهن خداوند در پیرانه سر به فیلقوس پادشاه یونان پسری داد که او را به هفت سالگی صاحب عهد خود ساخت و :

فرستاد پیش ارسطالسش که گردد زنا بخردی حارسش

ارسطالس به پیروانندن اندیشه و راهبری خرد اسکندر پرداخت تا نیک به بالید و باذهنی روشن از همسالان به هرفن در گذشت و از علوم طبیعی و بیژدان شناسی و ریاضی و علوم یونانیان بهره ور شد. پس چون بازوی عمر فیلقوس سستی گرفت و آفتاب دولتش به لب بام رسید به ارسطو پیغام فرستاد تا با اسکندر به درگاه آید. چون به خدمت درآمدند فیلقوس گفت تا حکیمان اسکندر را به آزمون گرفتند و به مشکلات فنون او را بیازودند. فیلقوس چون بر کمال تربیت فرزند و قوف یافت اورنگ و تاج شاهی بدو سپرد و ارسطو را که گنج حکمت بود بفرمود تا خردنامه ای از بهر فرزندش بپردازد. پس ارسطو به نگارش خردنامه پرداخت و چون آن طرفه نامه به پایان رسید دل فیلقوس از غم آزاد شد و :

برآمد ز وی همره جان دمی وز آن دم به خون غرقه شد عالمی

چون فیلقوس به مرد اسکندر بر تخت برآمد. صلا در افکند که من بر کسی پاییه

برترندارم و در سرخیال سروری نمیپرورم. پسندشما پسند من است و گزندشما گزند من! مردم با او بیعت کردند. در این قصه اسکندر سردی است که زیان خود و سود خلق می‌جوید. یعنی سردی است حکیم و مردم دوست. باری اسکندر از حکیمان روزگار خود خردنامه خواست و نخست ارسطو بدان آغاز کرد. جامی در این قسمت خردنامه‌های ارسطاطالیس، افلاطون، سقراط، بقراط، فیثاغورث، اسقولینوس و هرمس را نقل میکند و برای هر خردنامه حکایتی متناسب و دل‌انگیز می‌آورد و می‌گوید که چون اسکندر خردنامه‌ها را نویسانید پس به سوی مغرب شتافت و به زنگبار رفت و زنگک مصری را از آئینه آن سرزمین بزدود. آنگاه به سپاه دارا سپاه راند و پس از شکستن آن لشکر به شمال رفت و از شمال بر شرق برآمد. پس بحد جنوبی راند و به مغرب بازگشت. یعنی چین تا روم و روس را تسخیر کرد. گاهی به هند مقیم بود و زمانی به خوارزم شهرهای بسیار چون سمرقند و مرو و هرات را آبادان ساخت. سد باجوج را پی افکند و با خضرهمنشینی داشت. جامی نقش سکه، ساختن آئینه آهنین، حرفت زرگری و انتقال کتب دری به یونانی را به اسکندر نسبت میدهد و هم‌اره اسکندر را در اسفار با حکیمان که یکی هم پلیماس بوده است انیس و جلیس میداند.

نیمه نخست از منظومه خردنامه محتوی بود بر حکایت اسکندر و هدایت احوال او. نیمه دوم کلاً مشتمل است بر بیان افکار عارفانه، یعنی آنچه خردنامه اسکندر بر آن اساس بنیاد گرفته است. در این قسمت هم گوشه‌هایی از حدیث اسکندر دست‌افزار شاعر در بیان هدف و مقصود به منظور توضیح نکات دقیق عرفانی است. مانند آنکه در قصه خاقان چنین آمده است که چون آوازه فتوحات اسکندر به خاقان رسید رسولی را با کنیزی و غلامی و دستی جامه و خانی طعام به خدمت اسکندر گسیل کرد.

سرانگشت حیرت به دندان گزید

نه لایق بسوی باشد و نی به من

که در چشمش آن را پپیراسته است

سکندر چو آن تحفه‌ها را بدید

فرستادن آن بدین انجمن

همانان نکتہ‌ای خواسته است

## و آن نکته این است :

کنیزی که همخوابه شب بود	که چون آدمی را مرتب بود
که در کار سختت دهد یاوری	غلامی توانا به خدمت گری
پی طعمه هرروز یکک خوان طعام	یکی دست جاسه به سالی قمام
به هرکشور از دور لشکر کشد	چرا هر زمان رنج دیگر کشد
به دستش دهد سلک و سلت زمام	گرفتم که گیتی بگیرد تمام
در رستگاری و طاعت زند	همان به که کوس قناعت زند

روشن شد که مولانا جامی درین اشعار جاودانه چه افکار عرفانه را نهفته است. طبعاً نمونه ایست روشن از آنچه متصوفه همواره آدمی دنیا دار را از توجه به خاکدان فانی برکنار می دارند. ابیات دیگر منظومه مربوط به مبارزه اسکندر با حکیمان هند، سؤال و جواب او با مردم شهری که جمله پاکیزه روزگار بودند، ملاقات با پادشاه زاده گریزان از تاج و تخت، دیدن فرشته کوه قاف در سفر دریا، همه و همه بیان حقایق دنیای عرفانی و به منظور تنبیه و عبرت مخلوق این جهانی است. جامی چه نیک ما را در گفتار برهمنان هند هشدار داده است. آنجا که اسکندر با هندوان به غار بنی رفت و به غار نشینان گفت :

که هرچ از جهان احتیاج شماست	بخواید از من که یکسر روا است
بگفتند ما را در این خاکدان	نباید بجز هستی جاودان
مرادی کز آن برتر امید نیست	بجز زندگانی جاوید نیست

البته حضار محترم میدانند که در قصه اسکندر بخصوص در روایت اسلامی آن اسکندر به تن خویش در پی چنین مقصودی بود و از خضر نبی همت خواست. اما عمر جاودان برای او حصول نیافت و ناچار :

بگفتا که این نیست مقدر من	وزین حرف خالی است سنشور من
کسی کونیارد که در عمر خویش	کند لحظه ای بلکه کم نیز بیش
چسان بخشش زندگانی کند	بقای کسی جاودانی کند !

پس برهمنان حکمت پژوه بدو گفتند تو که خود به چنین راز بلندی آشنائی  
چرا بنده شهوت و آزی.

گرفتم که گیتی همه آن تست      جهان سر به سر زیر فرمان تست  
چه حاصل چو میباید آخر گذاشت      به دل تخم اندوه جاوید کاشت

سراسر این منظومه استادانه متضمن همین نوع معانی و معارف بلند و افکار ارجمند  
است. بخصوص در انتهای مثنوی یعنی ظاهر شدن علامت مرگ در اسکندرنامه،  
نوشتن بمادر و داستان مشهور وصیت و ندبه های حکیمان ده گانه و بردن تابوت آن  
پادشاه به اسکندریه و تعزیت پنج حکیم و نیز تعزیت ارسطو بمادر اسکندر که توجیه  
یک یک موارد و نقل ابیات موجب اطناب بیش از حد و سلال مستمعین بزرگوار  
خواهد بود.

نکته روشن و بارز این است که جامی میکوشد مرد جهنده و پرتوان و توشی  
چون اسکندر را که از شرق تا غرب در زیر لگام آورد در میدان تصوف رام کند و  
خرد عرفانی را بفردی بیاموزد که فخر برفلک و ناز بپرستاره میکرده است.

اگر موضوع بحث من بمناسبت تحقیقاتی که در باب اسکندرنامه ها کردم حدیث  
اسکندر بود اما «فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر» ناگزیرم از زبان سخنسرای  
بزرگ خواجه شیراز که زاد بوم اسلافش دست خوش آتش اسکندر شد خطاب بپرادران  
مشترک المیراث و همزبان عرض کنم:

ماقصه سکندر و دارا نخوانده ایم      از ما بجز حکایت مهر و وفا مه پرس

کابل، ۳ آذرماه ۱۳۴۳